



قطب‌نما

ضمیمه نوجوان

شماره ۱۳۹ ■ ۱۱ اسفند ۱۴۰۱

نوجوان
جامعه



مریم
شاه‌پسندي

درباره زخم‌هایی که بر پیکر گویش‌های مادری زده‌ایم

گریز از مرکز

ریشه تخریب



معلم ادبیاتی داشتم که هر بار درباره زبان فارسی بحث می‌شد و اوضاع کنونی آن در فضای مجازی، رنگ صورتش سرخ می‌شد و انگار که نمک روی زخمش پاچیده باشیم، به جِلز و ولز می‌افتاد و می‌گفت وضعیت زبان در فضای مجازی مثل یک فرش دستبافت تکه و پاره است که هر کس از راه می‌رسد، چنگی به آن می‌زند و می‌رود. بعدتر فهمیدم بنده خدا حق داشته آن طور حرص بخورد و حال،

این تخریب‌ها برای همه عیان است. اما علاوه بر بحث فضای مجازی، به گمانم سر رشته این ماجرا به چگونگی آموزش ارتباط دارد. برای مثال خوب است اگر دانش‌آموز در طول تحصیل خود، زبان مادری‌اش را آنچنان که شایسته است یاد بگیرد تا امانت‌دار خوبی باشد. در کنار آن، مدرسه به گویش‌های مختلف توجه نشان بدهد تا دانش‌آموزان درباره گویش محلی خود بیشتر بدانند و بتوانند با آن صحبت کنند و...

سواي اینها که گفتم، چگونگی سنجش دانش‌آموزان هم در این بین اهمیت دارد؛ مسأله‌ای که به نظر می‌رسد با توصیفی شدن آن در شش سال اول تحصیل، گره‌ها را آنچنان که انتظار می‌رفت، باز نکرده است و از این طرف بام افتاده‌ایم. انگار در طول شش سال دایما با این سبک از نمره دهی، به دانش‌آموز یادآوری می‌کنیم تفاوتی نمی‌کند شما اشتباه‌های خود را به صفر برسانید یا چند اشتباه را با خود داشته باشید؛ به هر حال شما «خیلی خوب» هستید و این می‌تواند در درس‌ساز باشد.

هرچند این ارزش‌گذاری ابعاد مثبت و قابل تاملی هم داشته است اما به هر حال باید بررسی کنیم آیا این سنجش توصیفی، آنچنان که توقع می‌رفت، کارساز بود؟ و به ما دانش‌آموزانی فعال و با سوادتر هدیه داده است؟

مادر و فرزند



برایم جالب است که بعضی‌دم از فرهنگ و تمدن اصیل ایرانی می‌زنند و حفظ میراث و فرهنگ برایشان اهمیت دارد اما کمتر حرفی از زبان مادری به میان می‌آید و آنچنان که باید، به آن توجه نمی‌کنند. انگار که زبان مادری برای این دسته از آدم‌ها، تنها ابزار است و لاغیر. در حالی که به گمان من می‌توان فرهنگ و زبان مادری را به مادر و فرزند تشبیه کرد که و تن و جان‌شان به هم وصل است و جدانشدنی‌اند. زیرا نمی‌توان زبانی را مطالعه کرد اما فرهنگ را پشت هر کلمه و جمله و اثر آن پیدا نکرد یا فرهنگی نیست که بدون حفظ زبان اصیل خود، با قوت و قدرت پایدار مانده باشد.

همان‌طور که مهم است تخت‌جمشید

آسیب‌نبین، سی‌وسه پل ویران نشود و مقبره شعرا سالم و سلامت بماند، اهمیت دارد که زبان مادری تکریم شود، آن را درست آموزش دهند و اصالتش حفظ شود. این زبان از دل جنگ‌ها و ویرانی‌ها، با طی مسیرهای طولانی خودش را زنده و پویا به ما رسانده است؛ بنابر این موظفیم با لطافت آن را در آغوش بگیریم، نگهبانش باشیم و این کار با عربی ستیزی و نه با انگلیسی‌زدایی صورت نمی‌گیرد و نیازمند بالابردن آگاهی جمعی است. همان‌طور که روزی مردم نفت را نمی‌شناختند و برای آن ارزشی قائل نبودند، اگر که زبان فارسی و ارزش‌هایش را درست نشناسند، به راحتی آن را از دست می‌دهند و برعکس اگر جامعه ارزش یک گنجینه باخبر باشد، برای حفظ آن بیشتر تلاش می‌کند و به راحتی اصول و قواعد را زیر پا نمی‌گذارد و به آن آسیب نمی‌زند.

هیچ‌کس نمی‌تواند منکر این بشود که زبان مادری مهم و عزیز است و ماندگاری‌اش برای ما حیاتی، زبانی که هر واژه و مُثَل و اثرش، روایتگر فرهنگ و تاریخی بوده و اصالتش زبانزد است. هر چند این عزیز بودن تنها برای قدمت و اصالتش نیست؛ بلکه شبیه نخ تسبیحی است که تمام مهره‌های خود، یعنی اقوام و گویش‌های مختلف را به هم متصل کرده و نقطه اشتراک ماست، دل‌های ما را هم به هم نزدیک‌تر می‌کند و درکمان را از یکدیگر، قوت می‌بخشد.

ما با زبان می‌اندیشیم



احتمالا باید شنیده باشید وقتی کسی می‌خواهد زبان جدیدی را به خوبی یاد بگیرد، به او می‌گویند تلاش کن کارهای روزمره‌ات را با این زبان بیان کنی و از آن مهم‌تر، با این زبان فکر کن. صحبت‌های درونی‌ات را با این زبان پیش ببر و اندیشه‌ات را با این زبان کنترل کن. چون ما برای رساندن هر منظوری، به حجم زیادی از کلمات نیاز داریم تا بتوانیم با آنها بازی کنیم و طوری آنها را کنار هم بگذاریم که به فکر ما نزدیک‌تر باشد و همین، سبب تقویت آن زبان می‌شود. سرتان را درد نیاورم، اصل صحبت‌مان این است که زبان و اندیشه به هم نیاز دارند و در کنار هم هستند، هر کدام بدون آن یکی ناقص است و قدرت کمتری دارد. از طرفی، روی هم تأثیر می‌گذارند و همان‌طور که تغییر در فکر، استفاده از زبان را متفاوت می‌کند، اگر زبان هم تغییر کند، اندیشه پیرامون آن هم متفاوت می‌شود. مثلا وقتی کلمه‌ای در گذر زمان معنی اصلی خودش را از دست می‌دهد یا بار معنایی منفی و مثبت آن تغییر می‌کند، ما هم با شنیدن آن، افکار متفاوتی در ذهنمان شکل می‌گیرد یا اگر کسی در جمله‌ای به جای واژه «قاضی» از «غازی» استفاده کند، معنای آن جمله و درک ما به طور کل تغییر می‌کند. حالا اگر کسی تفاوت این دو کلمه را نداند و دچار اشتباه بشود، معنا را هم اشتباه درک می‌کند. اشکال اینجاست اگر طی زمان این خطاها ادامه‌دار و همه‌گیر شود، اصل معنا را هم خراب و خدشه‌دار می‌کند.

مثال بارز آن هم ضرب‌المثل‌هایی است که در اصل، طور دیگری نوشته می‌شوند و مقصود چیز دیگری است اما فهم اشتباهی از آن رایج شده است. مثل «جلوی غازی و معلق بازی»، خواب‌ظن چپ است و...

امانت‌دار باشید



ما در قبال هر زبانی که از آن استفاده می‌کنیم، مسئولیتی داریم. تفاوت ندارد آن، زبان مادری ماست یا زبان بیگانه. به هر حال باید به اصول و قواعد آن زبان احترام بگذاریم و رسم الخطش را حفظ کنیم. چون هر واژه ریشه و پیشینه خاص خودش را دارد، معنایی پشت آن است و اگر به این اهمیت داده نشود، آن زبان مانند عروسکی می‌شود که هر کس هر طور دلش می‌خواهد با آن بازی می‌کند؛ یکی چشمش را کور می‌کند آن یکی دستش را می‌کند و... از طرفی ایرادی هم ندارد اگر ما کلمه‌ای را بلد نباشیم و درست آن را یاد بگیریم یا اگر دچار اشتباه شدیم، به غرورمان برنخور و بپذیریم. بگذارید مقصودم را طور دیگری عرض کنم. احتمالا شما هم در فضای مجازی دیده‌اید، آدم‌هایی را که با گفتن جمله «مهم‌نیت» یا «چه فرقی می‌کند؟! من این‌طوری راحت‌ترم» بی‌توجه به درست و غلط هر کلمه، آن را به هر شکل که دوست دارند می‌نویسند. از این بدتر، آنهایی هستند که از عمد کلمات را شکسته و نصفه نیمه می‌نویسند؛ چون حوصله نوشتن کامل ندارند و بعد از مدتی، نوشتن عادی هم با دشان می‌رود. هستند کسانی که گمان می‌کنند اگر از هر سه کلمه، دوتای آن را انگلیسی بگویند، با سوادتر و امروزی‌ترند، برای همین نصف صحبت‌هایشان با کلمات انگلیسی است، آن هم کلماتی که هیچ نیازی به استفاده از آنها نیست؛ زیرا معادل فارسی آنها موجود و در میان مردم رایج است. اوضاع وقتی بدتر می‌شود که همان کلمات انگلیسی را به صورت فارسی تایپ می‌کنند. دیگر خودتان تصور کنید چه افتضاحی به بار می‌آید.